

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۶ می ۲۰۲۲

از تجارب چهار دهه گذشته و از بحران‌های بولیوی و ارجنتاین و پولند و شوروی بیاموزیم!

اکنون بحران‌های عدیده‌ای به ویژه بحران اقتصادی جامعه ایران را فراگرفته است. دولت ابراهیم ریسی ناتوان از تامین نیازهای ضروری مردم حتی تامین نان است. به عبارت دیگر می‌توان گفت اقتصادی حکومت اسلامی در حال فروپاشی است.

دیروز شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۱ ده ها ویدئو در شبکه های اجتماعی منتشر شد که نشان می‌دهد اعتراضات مردم علیه گرانی‌ها، و حکومت به شهرهای بیشتری گسترش یافته است. ویدئوهایی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده حاکی از اعتراض‌ها و تجمعات از جمله در شهرهای اردبیل، خرم‌آباد، اندیمشک، ایرانشهر، رشت، بروجرد، شاهین شهر، لرستان، دزدشت، اصفهان، یزد، چلیچه، فارس، دزدشت و پردنجان است. معترضان شعارهایی علیه گرانی، خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی و رئیسی رئیس جمهوری و کلیت این حکومت در اجتماعات اعتراضی خود سر داده‌اند. در این چند روز در ده ها شهر کشور مردم معترض با سر دادن شعارهایی از جمله «رئیسی حیا کن ممکت را رها کن»، «مرگ بر گرانی»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «مرگ بر رئیسی»، «توپ تانک فشفشه، آخوند باید گم بشه»، «نیروی انتظامی تو که سپاهی نیستی» و «رئیسی دروغ‌گو، حاصل وعده‌ها تو»، «نترسید، نترسید، ما همه باهم هستیم» و نسبت به افزایش افسارگسیخته قیمت‌ها اعتراض کرده‌اند.

خبری که روز گذشته در شبکه های اجتماعی در ارتباط با کشته شدن یکی از معترضان در اندیمشک منتشر شد بود، روز شنبه تأیید شد. روز جمعه تصویری از یک معترض به نام امید سلطانی در شبکه های اجتماعی منتشر شد و گزارش شد که وی در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۱ بر اثر شلیک نیروهای سرکوبگر در اندیمشک جان باخته است. نماینده دزفول در مجلس با تأیید کشته شدن یک معترض خیابانی در تجمعات اخیر خوزستان گفت که این فرد از اهالی شهرستان اندیمشک بوده است.

بر اساس فیلم‌های منتشر شده، نیروهای امنیتی در شهر دورود در استان لرستان بارها به سمت مردم شلیک کردند. در ویدئوهایی که از اعتراض‌های بروجرد در استان لرستان منتشر شده نیز مأموران و نیروهای امنیتی با باتوم و گاز اشک‌آور به مردم حمله می‌کنند.

بر طبق این گزارش‌ها روز جمعه در شهر رشت، جوانان به اعتراضات پیوستند و جمعه شب به خیابان آمدند. در سطح شهر جو امنیتی و سرکوبگرانه حاکم است و سرکوبگران با مردم که علیه گرانی شعار می‌دادند، درگیر شدند. در بسیاری از شهرهای دیگر صدای تیراندازی به گوش رسیده و واحدهای ضدشورش به مقابله با معترضان برخاسته‌اند. مقامات حکومت اسلامی تا روز جمعه فقط بازداشت ۲۲ نفر از معترضان در شهرهای مختلف ایران را تایید کرده‌اند. از شمار بازداشتی‌های احتمالی روز جمعه و شنبه هنوز گزارشی رسمی منتشر نشده است. برخی از رسانه‌ها اسامی ده‌ها تن از افرادی را که فقط در سوسنگرد، شاور کرخه و اهواز بازداشت شده‌اند، منتشر کرده‌اند. مساله گرانی‌ها در هفته جاری ادامه یافت و در روز پنجشنبه دولت رسماً بهای مرغ، تخم مرغ و لبنیات را افزایش داد. بر اساس تصاویری از مصوبات قرارگاه امنیت غذایی وزارت جهاد کشاورزی که رسانه‌های ایران روز پنجشنبه منتشر کرده‌اند، قیمت هر کیلوگرم مرغ برای مصرف‌کننده پس از حذف ارز ترجیحی نهاده‌های تولیدی با رشد بیش از ۱۰۶ درصد نسبت به قیمت مصوب پیشین ۶۴ هزار تومان تعیین شده است. همچنین قیمت هر شانه تخم مرغ دو کیلوگرمی نیز با افزایش دو برابری نسبت به نرخ مصوب پیشین به ۹۶ هزار تومان می‌رسد.

ویدیوهایی که شنبه ۲۴ اردیبهشت، از شهر لردگان در استان چهارمحال و بختیاری در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده فضای شدیدی امنیتی و تبدیل شدن مدرسه‌ای به مقری امنیتی برای سرکوب معترضان در این شهر را نشان می‌دهد. ماموران امنیتی این مدرسه را به قرارگاه و خوابگاه تبدیل کرده‌اند. در تهران، تبریز، سنج، هفشجان، شهر کرد، سورشجان، دهدشت، خرم آباد ماموران امنیتی در خیابان‌ها مستقر شده‌اند. در فیلم‌هایی که از تبریز، فردیس کرج، سنج، شهرکرد منتشر شده حضور یگان‌های ویژه ضد شورش در خیابان‌های اصلی و چهار راه‌ها دیده می‌شوند. در برخی گزارش‌ها گفته می‌شود در هفشجان ماموران امنیتی مستقیماً به سوی مردم تیراندازی کرده‌اند. تصاویری از تیراندازی ماموران امنیتی به معترضان در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است. مسلماً در چنین وضعیت حساس و خطیری کارگران، ستم‌دیدگان، محرومان، لشکر بیکاران و گرسنگان باید تجارب مختلف از جمله تجربه دهه‌های گذشته مبارزات خود و همچنین کشورهای دیگر را مطالعه کنند و از تجارب مثبت آن‌ها در راستای مبارزات روزمره خود ایده و الگو بگیرند.

علاوه بر این‌ها ما باید ترفندهای دول سرمایه‌داری و گرایش‌های مختلف بورژوازی را نیز بدانیم تا بلاهایی را که از جمله در تحولات بهار عربی سر مردم لیبی و مصر و سوریه آوردند و یا تحولاتی به خصوص در کشورهای مانند اوکراین تحت عنوان انقلاب مخملی به وجود آوردند آگاه باشیم تا اجازه ندهیم آن سیاست‌های مخرب و ویرانگر را در ایران نیز تکرار کنند.

در این میان مبارزه کارگران و مردم ارجنتاین و سایر کشورها بسیار آموزنده است و کمابیش بحران کنونی ایران شباهت‌هایی با بحران سال ۲۰۰۰ ارجنتاین و اشغال کارخانه‌ها توسط کارگران دارد.

جفری ساکس تنوریسین مکتب شوک درمانی

جفری ساکس تنوریسین مکتب شوک درمانی، همکار و مشاور ویژه جورج سوروس، پدر انقلاب‌های رنگی در جهان، در خردادماه ۱۳۹۵ با عنوان مشاور ویژه دبیر کل سازمان ملل متحد در امور آرمان‌های توسعه پایدار وارد ایران شد و با معصومه ابتکار و سید عباس عراقچی دیدار کرده و در دانشگاه صنعتی امیرکبیر هم سخنرانی با موضوع «دستور ۲۰۳۰ و اهداف توسعه پایدار» انجام داد.

جفری ساکس به عنوان مهمان ویژه در کنفرانس «اقتصاد جهانی و تحریم‌ها» به میزبانی مرکز مطالعات و همکاری‌های علمی وزارت علوم سخنرانی کرد. دستور کار توسعه پایدار ۲۰۳۰ که جفری ساکس در ایران ارائه کرد، شامل ۱۷ سند از جمله سند ۲۰۳۰ یونسکو برای آموزش و پرورش و همچنین توافق‌نامه اقلیمی پاریس می‌شد.

دکتر جفری ساکس استاد دانشگاه هاروارد و مشاور ویژه دبیر کل‌های سازمان ملل از سال ۲۰۰۰ میلادی در امور توسعه پایدار و البته بیشتر به عنوان نظریه‌پرداز اقتصادی در کنار میلتون فریدمن به عنوان مدافعان مکتب شوک درمانی در اقتصاد نئولیبرال شناخته می‌شود.

شوگ درمانی در اقتصاد یا همان اصلاحات سرمایه‌داری به اقداماتی مانند دست کشیدن و یا ناتوانی دولت از کنترل قیمت‌ها، حذف یارانه‌ها و آزادسازی تجارت و ارز با دیگر کشورها و خصوصی‌سازی‌های گسترده دارایی‌های عمومی آن هم بدون فوت وقت و با فشارهای سخت و همراه با سرکوب معترضان، گفته می‌شود به گونه‌ای که امکان مقاومت طرف مقابل را بگیرد.

جفری ساکس با تحمیل این نسخه مشغول طراحی اقتصادهای کشورهای مختلف پس از کودتا شد و زمینه روی کارآمدن غرب‌گرایان را مهیا کرد، نسخه اقتصادی که در تمام آن‌ها با فروپاشی گسترده اقتصادی، فساد مالی و به حراج گذاشته شدن دارایی‌های عمومی کشورها و سرکوب مردم همراه بوده است.

جفری ساکس با طراحی اقتصادهای کشورهایی چون بولیوی، ارجنتاین و کشورهای اروپای شرقی بعد از فروپاشی شوروی و همچنین روسیه بعد از فروپاشی شوروی نه تنها عامل مهمی در تثبیت سلطه غرب بر آن‌ها شد، بلکه باعث بیکاری‌های گسترده و فروپاشی اقتصادی آن‌ها نیز شد.

جفری ساکس با پرچم مقابله با بیکاری و کاهش تورم، با نفوذ به ارکان تصمیم‌گیری در بولیوی نسخه شوگ درمانی خود را به آن‌ها این‌گونه صراحتاً القا کرد و گفت: «فقط شوگ درمانی است که می‌تواند بحران تورم لگام گسیخته بولیوی را درمان کند. پیشنهاد او افزایش ده برابری بهای نفت، آزادسازی بهای طیفی از اقلام دیگر و کاهش بخش‌های مختلف بودجه بود.»

ویکتور پاز رییس جمهور وقت بولیوی بدون فوت وقت با ۱۷ روز جلسه بی‌وقفه برنامه شوگ درمانی مبتنی بر حذف یارانه‌های مواد غذایی، لغو کلیه کنترل قیمت‌ها و ۳۰۰ درصد افزایش بهای نفت را ارائه کرد. برنامه مذکور، حقوق و دستمزدهای پایین بخش دولتی را به مدت یک سال تثبیت کرد و نیز خواستار کاهش شدید مخارج دولتی در عرصه خدمات عمومی (بهداشت و درمان آموزش و پرورش و...)، گشودن مرزهای بولیوی به روی واردات نامحدود و کوچک کردن شرکت‌های دولتی به عنوان سرآغازی برای خصوصی‌سازی گسترده شد.

اما خیلی زود نتیجه سیاست‌ها و اهداف و نسخه‌پیچی‌های جفری ساکس نمایان شد، کاهش ۶۱ درصدی افراد واجد شرایط تامین اجتماعی، بیکاری ۳۰ درصدی، افزایش بی‌سابقه رجوع بیکاران بولیوی به کاشت و صادرات مواد مخدر، کاهش قیمت ۵۵ درصدی قلع به عنوان مهم‌ترین صادرات بولیوی. از آن طرف نیز جهت اجرای شوگ درمانی برای مقابله با اعتراضات در بولیوی حالت فوق‌العاده اعلام شد، پلیس به همه نهادهای مدنی حمله کرد، راهپیمایی و گردهمایی‌های سیاسی ممنوع اعلام شد. ۱۵۰۰ نفر از جمله وزرای سابق و سناتور دستگیر و به زندان‌هایی دور افتاده در جنگل آمازون منتقل شدند، کارگران معادن قلع به خاطر اعتراض اخراج شدند.

پس از بولیوی این بار نوبت ارجنتاین در دهه ۹۰ میلادی بود که با اجرای سریع تئوری ساکس در زمان کوتاهی نزدیک به ۹۰ درصد تمام بنگاه‌های دولتی خود را چوب حراج زد و به شرکت‌های خصوصی خارجی از جمله سیتی

بانک، بانک بوستون، ویندی فرانسه و ... فروخته شد. طی این دوره بیش از ۷۰۰ هزار نفر از کارگران کارخانه‌ها اخراج شدند و نیمی از جمعیت این کشور به زیر خط فقر کشانده شدند.

جفری ساکس با تامین مالی جورج سوروس و همراه با وی به ورشو پایتخت پولند سفر کرد و با پیروزی جناح غرب‌گرای پولند یعنی حزب همبستگی همکاری‌های نزدیک ساکس با دولت حاکم در پولند آغاز شد. دولت همبستگی به امید وام خارجی طرح شوک درمانی ساکس را پذیرفت و اعلام شد، اقتصاد پولند به شیوه «شوک درمانی» تحت درمان قرار می‌گیرد.

نسخه‌های جفری ساکس در پولند شامل حذف آنی کنترل قیمت‌ها و یارانه‌ها، حراج معادن، کارگاه‌های کشتی‌سازی و کارخانه‌های دولتی و رفتن از کارخانه‌های صنعتی سنگین به تولید کالاهای مصرفی و ... بود.

اما برخلاف پیش‌بینی‌ها و وعده‌ها و نسخه‌های جفری ساکس موجب یک رکود کامل شد. کاهش ۳۰ درصدی تولیدات صنعتی، افزایش نرخ بیکاری به بیش از ۲۰ درصد، ۵۰ درصد مردم زیر خط فقر و ۷۵۰۰ اعتصاب در یکسال که همگی با سرکوب روبه‌رو شدند نتیجه شوک درمانی بود. تا جایی‌که پس از دوران شوک درمانی تجارت کثیفی به‌نام «تجارت ناتاشا» در این کشور شکل گرفته بود که منظور از آن صادرات زنان و دختران شرق اروپا برای به مقاصد نامعلومی بود که در نهایت مجبور به تن‌فروشی می‌شدند.

جفری ساکس با وعده کمک ۱۵ میلیارد دلاری به یلتسین در فروپاشی شوروی نقش موثری ایفا کرد. ساکس به یلتسین گفت مطمئن است که اگر مسکو مسیر اقدامات آنی و ضربتی برای پیاده کردن یک اقتصاد سرمایه‌داری را پیش بگیرد، او چیزی حدود پانزده میلیارد دلار برای روسیه فراهم خواهد کرد.

یلتسین نیز با این پیش‌بینی که با آزاد کردن قیمت‌ها در نتیجه شوک درمانی هر چیز در جای صحیح خودش قرار خواهد گرفت، لغو کنترل قیمت‌ها را اعلام کرد و یک هفته پس از استعفای گورباچف، برنامه شوک درمانی بدون فوت وقت آغاز شد.

اتفاقی که متعاقب آن موجب انحلال پارلمان و کودتای نرم یلتسین شد و در نتیجه این برنامه‌ها قدرت خرید شهروندان روسی ۴۰ درصد کاهش یافت و یک سوم جمعیت روسیه به زیر خط فقر رفتند و افراد طبقه متوسط مجبور شدند با گذاشتن میزهایی مقوایی در خیابان‌ها اموال شخصی‌شان را بفروشند. و از آن طرف شرکت‌های بزرگی چون یوکس، نیکل نوریلسک و ... به ثمن بخش به حراج گذاشته شدند.

جفری ساکس بعد از فروپاشی شوروی با کمک و سرمایه جورج سوروس به کشورهای اروپایی شرقی می‌رفت و نسخه شوک درمانی، خصوصی‌سازی گسترده و فروش دارایی‌های عمومی آن کشورها را می‌داد، در آن طرف ماجرا نیز خریدار اصلی مجموعه‌های بزرگ دولتی کسی نبود جز جورج سوروس سرمایه‌دار بزرگ و به اصطلاح پدر «انقلاب‌های رنگین» در جهان!

ساکس در ایران چه می‌کرد؟ حال با این سابقه تاریک جفری ساکس در نابودی اقتصادهای کشورهای مختلف در قالب نام‌های فریبنده‌ای چون توسعه پایدار، اعطای وام و «شوک درمانی» و ارتباط ویژه و روشن او با جورج سوروس، تبلیغ و ترویج و توصیه می‌کند این بار توسط وزارت علوم حکومت اسلامی به‌عنوان سخنران ویژه برای یک همایش داخلی حکومت اسلامی دعوت شده بود. آن هم در شرایط بحران اقتصادی و اوج فشارهای تحریمی آمریکا و غرب علیه ایران در همایشی به‌نام به «اقتصاد جهانی و تحریم‌ها»!

سؤال این است جفری ساکس با کارنامه‌ای که به گوشه‌هایی از آن‌ها در بالا اشاره شد، چه نسخه‌هایی برای عبور حکومت اسلامی ایران از بحران‌ها و تحریم‌ها دارد؟ آیا قرار است با همان نسخه‌های پوسیده و شکست‌خورده شوک درمانی در ایران نیز حکومت اسلامی را تقویت کند؟

اشغال کارخانه‌ها در ارجنتاین

بحرانی که در سال ۲۰۰۰ ارجنتاین را فراگرفته بود. جنبش اشغال کارخانه‌ها که به دنبال بحران اقتصادی سال ۲۰۰۱ ارجنتاین اوج گرفت، به تحولات مهمی منجر شد. این بحث مطرح شد که آیا این کارخانه‌ها (که شوراهای کارگری اداره‌شان می‌کردند) ممکن است به بقای خود تحت کنترل کارگران ادامه دهند و ویژگی‌های اجتماعی‌شده خود را حفظ کنند؟

اما با بازیابی اقتصاد ملی ارجنتاین و نزول جنبش سیاسی مردمی، کارخانه‌های تحت کنترل کارگران توسط دولت از آن‌ها پس گرفته شدند.

شوراهای کارگری مجبور بودند، بدهی و تعهد پرداخت غرامت به مالکان پیشین کارخانه‌ها می‌بایست برای بقا و در رقابت سرمایه‌دارانه دست و پنجه نرم می‌کردند. بسیاری از بنگاه‌های تحت کنترل کارگری دوام نیاوردند. اما برخی از بنگاه‌ها توانستند ایستادگی کنند اما به‌قیمت خوداستثمارگری کارگرانی که کمتر از کارگران مزدبگیر در بنگاه‌های سرمایه‌دارانه درآمد داشتند. در برخی کارخانه‌ها بازگشت سرمایه‌ای وجود داشت که بر تولید حکم‌فرمایی می‌کرد. برای مثال باید به مشتریانی بازپرداخت می‌شد که به شرکت پول قرض داده بودند. بسیاری از کارخانه‌های اشغالی منابعی برای تهیه مواد ضروری تولید نداشتند، از این‌رو موافقت می‌کردند که با مواد تامینی مشتریان تولید کنند و آن‌ها هم فقط برای کار انجام‌شده پول پرداخت می‌کردند. با این وجود برخی کارخانه‌های رقابتی‌تر که تحت کنترل کارگران بودند، تصمیم گرفتند در جهت دیگری گام بردارند. برخی از آن‌ها کارگر مزدی استخدام کردند و از این طریق بار دیگر مناسبات سرمایه‌دارانه را در کارخانه در پیش گرفتند.

کارخانه‌هایی که با معیارهای سرمایه‌داری حرکت می‌کردند موفق‌تر بودند اما آن‌هایی که در رقابت با سرمایه‌داری می‌پرداختند کمتر موفق بودند.

در واقع اشغال کارخانه‌ها و شوراهای کارگری یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای جنبش کارگری جهانی است. با این وجود، تجربه ارجنتاین نشان داد چشم‌پوشی از محدودیت‌ها و تضادها به حفظ آن‌ها هیچ کمکی نخواهد کرد. برعکس، فقط با رد از موانع موجود و رشد آگاهی کارگران و همبستگی سراسری آن‌ها برای بقا و آینده آنان یاری می‌رساند.

یکی از فلج‌کننده‌ترین محدودیت‌های کارخانه‌های اشغالی ارجنتاین، شکلی صنعتی بود که باید برای کسب وضعیت قانونی درون سرمایه‌داری اتخاذ کنند؛ یعنی سازمان‌های تعاونی. بسیاری از کارخانه‌های اشغالی از این راحل سر باز زدند، اما تنها گزینه‌ی قابل‌پذیرش برای دولت همین بود. کارخانه‌های اشغالی در حکم تعاونی ایجاد نشدند. برعکس، به‌عنوان شوراهای کارگری آغاز به‌کار کردند؛ این درباره مهم‌ترین کارخانه‌های اشغالی از جمله سانون و بروکمن صادق است. اما این‌گونه شوراهای کارگری تحت فشار اقتصادی و سیاسی و نیز سرکوب، ناچار به تعاونی بدل شدند.

برخی جریانات سیاسی به ظاهر چپ هم در روابط خود با دولت کوشیدند جنبش اشغال کارخانه‌ها را به مسیری دیگر سوق دهد و آن را به‌لحاظ روابط و مناسبات سرمایه‌دارانه پذیرفتنی‌تر کند. در نتیجه این جنبش در تاکتیک‌های خود وارد توافق‌های مذاکره‌ای شد و از الگوی تعاونی به‌مثابه راحل نهایی کارگران دفاع می‌کرد. کارگران متمایل به این

جریان‌ات سیاسی، اغلب در گام نخست تعاونی تشکیل می‌دادند. اما این تعاونی‌ها پای خود را فراتر از مناسبات سرمایه‌داری نمی‌گذاشتند.

تظاهراتی مردمی که با عنوان آرختیناسو (Argentinazo) شناخته می‌شد، قیام طبقه کارگر بر علیه طبقه سرمایه‌دار بود که در میانه فروپاشی مالی کشور در روزهای ۱۹ و ۲۰ دسامبر ۲۰۰۰ رخ داد، و فضای انقلابی را به جریان انداخت که اشغال کارخانه‌ها در آن نقشی برجسته داشت. جنبش اشغال کارخانه نقش بسیج مردمی را هم به عهده داشت که با آرختیناسو همراهی می‌کرد. چرا که این جنبش نمی‌توانست بدون بسیج مردمی یا حمایت سازمان‌های مردم نهاد که این وضعیت را پیش می‌بردند به کار خود ادامه دهد.

در آرختیناسو، ۱۹ و ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱، اتحادی از سازمان‌های طبقاتی به مصاف دولت رفتند و از طریق تظاهرات مردمی و اقدام مستقیم رییس‌جمهور فرناندو ده لا رúa (Fernando de la Rúa) را سرنگون کردند؛ او قصد داشت برنامه تعدیل اقتصادی نئولیبرالی مورد حمایت آژانس‌های استقراری چندجانبه را پیاده کند.

کارگران بروکمن، کارخانه را در ۱ دسامبر ۲۰۰۱ اشغال کردند، فقط دو روز پیش از آن‌که جنبش آرختیناسو رییس‌جمهور را وادار به استعفا کند. نخستین تلاش خلعید از کارفرمایان در همان روز نخستین جلسه تمام مجامع مردمی از محلات مختلف آغاز شد. پس از جلسه مجامع عمومی، حدود چهارصد نفر به سوی کارخانه بروکمن راهپیمایی کردند تا از اشغال کارگری دفاع کنند. دولت نیروی سرکوب عظیمی برای بیرون راندن کارکنان از کارخانه سازمان داد، اما حتی مدیر نیز نتوانست به کارخانه وارد شود. صف عظیم و پایدار مردم در مقابل درهای کارخانه مانع از ورود مدیر شد و نهایتاً به اشغال آن شرکت انجامید. در یکی دیگر از کارخانه‌های اشغالی، گریسینوپولی (Grissinopoli)، همسایه‌ها آژیوری نصب کردند که هنگام تلاش برای خلعید به صدا در می‌آمد و به این طریق می‌توانستند به کمک کارگران بروند.

نمونه دیگر از میان موارد متعدد، چاپخانه آرتس گرافیکاس شیلاورت (Artes Gráficas Chilavert) بود. هنگامی که کارگران تصمیم گرفتند کارخانه را اشغال کنند و کنترل تولید را در اختیار بگیرند، پلیس کارخانه را محاصره کرد و کوشید مانع از فرآیند تولید شود. اما همسایه‌ها دست به سازمان‌دهی زدند تا از طریق خانه‌های جنب کارخانه به کارگران آذوقه برسانند. در واقع، نخستین کتابی که تحت کنترل کارگری مخفیانه در شیلاورت چاپ شد، با وجود محاصره نیروی پلیس، از طریق حفره‌ای در دیوار حایل میان کارخانه و خانه یکی از همسایه‌ها از کارخانه خارج شد. این همسایه همچنین به توزیع کتاب‌ها و جمع‌آوری منابع برای کارگران نیز یاری رساند.

این نمونه‌ها اثبات کردند که جنبش اشغال کارخانه‌ها در مبارزه طبقاتی باید وسیع‌تر از کارخانه برود و محلات را نیز دربرگیرد. جنبش اشغال فعالیت‌های مبتنی بر همبستگی و کارزارهایی را برانگیخت که رشد و بقای آن را ممکن می‌کرد. یعنی شورای محلات برای پیش‌برد جنبش طبقاتی در کاشغال کارخانه‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. با ضعیف شدن این جنبش سیاسی بزرگتر، جنبش اشغال کارخانه‌ها نیز رو به زوال نهاد. سال‌های بین ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ شاهد عقب‌نشینی آشکار مبارزه طبقاتی در آرختیناسو بودیم، چرا که بهبود ناچیز اقتصادی و تأثیر سرکوب و عدم بسیج سیاسی و عمومی انجامید. اما این سقوط، نسبی بود، چرا که مبارزه طبقاتی همچنان به سطوح پیش از بحران ۲۰۰۱ و قیام آرختیناسو بازنگشته بود. سازمان‌های ایجادشده در این فرآیند هنوز از میان نرفته بودند؛ بلکه حتی به بخش‌هایی دیگر نیز سرایت می‌کردند، به‌ویژه میان معلمان، کارکنان مترو، و پرسنل کارخانه‌ها و... با بازگشت بحران اقتصادی از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، مبارزه طبقاتی به بازار کار کارگران ماهر و متخصص نیز کشیده شد که گمان می‌رفت در برابر

کاهش دستمزدها و ناپایداری اقتصادی، کمتر آسیب‌پذیر باشند. (برای توصیف مفصل‌تر از مبارزه طبقاتی در ارجنتاین، نک. به سارلتی ۲۰۰۷)

تجربهای مشابه را نیز می‌توان در جنبش اشغال کارخانه‌ها دید: پس از ۲۰۰۲ سقوطی نسبی رخ داد. برخی کارخانه‌های اشغالی نتوانستند در محیط رقابتی دوام بیاورند و تعطیل شدند. برخی به شیوه‌های سرمایه‌دارانه روی آوردند و کار مزدی را بار دیگر به شرکت بازگرداندند. دولت، بسیاری از این کارخانه‌ها را سازگار کرد - آنها به ازای سوبسیدهای دولتی تقابل سیاسی را کنار گذاشتند و عناصر رادیکال‌تر را حذف کردند. سایر کارخانه‌های اشغالی به‌سادگی فعالیت‌های سیاسی خود را کاهش دادند. زمان مجامع و مباحثات سیاسی در محیط کار خودبه‌خود محدود شد، و شمار تظاهرات پایین آمد. اما هم‌زمان برخی اشغال‌های جدید در این دوره سربرآورد، اما انتظارات آنها به رویارویی از طریق مبارزه بسیار کمتر بود. شمار کلی اشغال‌ها با کاهش تعارض به‌شدت سقوط کرد. ۱۲۳ شرکت بین سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ و در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ فقط ۲۳ شرکت اشغال شد. (پالومینو و دیگران، ۲۰۰۵)

با این وجود بازگشت بحران اقتصادی جانی دوباره به جنبش اشغال کارخانه‌ها بخشید؛ کارخانه‌های جدیدی از سال ۲۰۰۹ اشغال شدند و موج تازه‌ای از کارزارهای همبستگی را برانگیختند.

بسیار مهم است که به درس‌های گذشته نزدیک خود و طبقه کارگر جهانی توجه کنیم، درس‌هایی که می‌تواند برای کارگران و سایر جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ما، مفید باشد.

جنبش اشغال کارخانه‌ها که در مناطق کلان‌شهری متمرکز بود، به‌ویژه در استان بوینس آیرس و خصوصا در مناطق اطراف پایتخت، قدرتمند از مناطق دیگر بود.

جنبش عمدتاً از میان شرکت‌هایی آغاز شده بود که از بخش دوم صنعت بودند که دچار کمبود سرمایه بودند و پیوندهای محدودی با بازارهای بین‌المللی داشتند. این امر، پیامد فرآیند اشباع و تمرکز سرمایه و ورشکستگی بسیاری از بنگاه‌های صنعتی است. بعد از بخش دوم، شرکت‌های خدماتی قرار بودند.

کارگرانی که تولید را در اختیار خود می‌گیرند با موانع و قیدوبندهای متعددی مواجه می‌شوند. نخست این‌که بیش‌ترین بخش از اشغال‌های کارگری در بنگاه‌های سرمایه‌داری رخ می‌دهد که بیش‌تر ورشکست شده‌اند. بنا به قانون ورشکستگی ارجنتاین، کارگرانی که کنترل کارخانه را به‌دست می‌گیرند تمام بدهی‌های قبلی آن را متقبل می‌شوند، که بار سنگین برای شوراهای کارگری به شمار می‌آیند.

ابتدا، کارگران تعاونی تشکیل می‌دهند که استفاده موقت از کارخانه را برای دو سال به‌دست می‌آورند. آنها پس از این مدت مجبورند بنگاه را از سرمایه‌دار بخرند. کارگران مجازند حقوق و مزایایی را که از کارفرمای پیشین طلب دارند از مبلغ خرید کسر کنند؛ با این‌حال، اگر کارگران در تولید سود موفق باشند، بنگاه اصلی می‌تواند این ارزش را به آن مبلغ بیفزاید. در نتیجه، کارگران ظرف دو سال مجبورند شرکت را به قیمتی بخرند که بسیار بالاتر از زمانی است که شرکت را در اختیار گرفتند. برای مثال، کارخانه فرآوری گوشت یاگوانه در ۱۹۹۷، همان سالی که کارگران کنترل آن را به دست گرفتند، ۳ میلیون و ۲۵۰ هزار دلار ارزش داشت. هنگامی که سلب مالکیت شرکت عملی شد، ارزش کارخانه به ۳۸ میلیون دلار افزایش یافته بود. با این وجود، این فرآیند فقط در شرایطی اعمال می‌شد که سلب مالکیت عملاً اتفاق بیفتد؛ این نتیجه در اکثر موارد خلعید حاصل نمی‌شود. راحل دیگر، اجاره کارخانه است، چه از طریق قرارداد قانونی و چه قرارداد مستقیم با مالکان سرمایه‌دار. در بسیاری موارد قرارداد قطعی یا مشروط وجود ندارد.

اگر تعاونی‌ها پس از فرآیند اشغال ایجاد شوند، سلب مالکیت با سهولت بیش‌تری به‌دست می‌آید. بنا به پژوهشی که در ۲۰۰۴ انجام شد، اغلب کارخانه‌های اشغالی به سلب مالکیت دست یافتند، حال آن‌که تقریباً در یک‌سوم بنگاه‌های

اشغال‌نشده سلب مالکیت رخ داد. (نک. به ترینچرو ۲۰۰۴) این یافته‌ها را حتی افرادی که تعارض و اشغال را به‌گونه‌ای برای بازیابی کارخانه مضر می‌دانند نیز تصدیق می‌کردند.

کارگران برای قراردادهای بهتر مبارزه کرده‌اند. گزینه تعاونی، به‌ویژه توافق سلب مالکیتی که در بالا به آن اشاره شد، مترقی‌ترین راه حل نیست و شامل مخاطرات متعددی است. یکی از این مخاطرات پیش‌تر این است که کارگران باید مسئولیت بدهی‌های شرکت را به‌عهده بگیرند و کارخانه را از مالک سرمایه‌داری بخرند که در ابتدا آن را به ورشکستگی کشانده است. فشار بدهی، و نیز تعهد پرداخت غرامت به مالک، کارخانه‌های اشغالی را به انسداد مالی تهدید می‌کند. مخاطره دیگر، شامل دگرگونی وضعیت حقوقی کارگران در هنگامی است که تعاونی مشغول به کار است. حقوق قانونی کارگران به شرکای تعاونی گسترش نمی‌یابد، و حداقل دستمزد، خدمات اجتماعی، و دیگر مزایا با تثبیت قانونی تعاونی از دست می‌رود. به همین علت است که در کارخانه‌های دارای آگاهی سیاسی بیشتر، کارگران برای ملی‌کردن بنگاه تحت کنترل کارگری و نیز برای سلب مالکیت از مالکان بدون پرداخت غرامت مبارزه کرده‌اند.

زنانی که در کارخانه سابق بروکمن کار می‌کردند، نهایتاً پس از مجادلات فراوان با دولت، در یک تعاونی متشکل شدند. پس از آن‌که کارفرمایان شرکت در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۱ تاسیسات کارخانه را ترک کردند، زنان دوزنده کارخانه را اشغال کردند و ماشین‌آلات را به راه انداختند. آن‌ها در مارس ۲۰۰۲ پیشنهادی به مجلس استانی بوینس آیرس ارائه دادند و خواستار ملی‌شدن شرکت تحت کنترل کارگری شدند. مجلس در ژوئیه ۲۰۰۲ بحث بر سر این پروژه را آغاز کرد.

سرانجام فقط پس از خلعید کارگران بروکمن از کارخانه در ادامه آن سال، که با سرکوب خشن ایشان و حامیان‌شان همراه بود، آن‌ها تشکیل تعاونی را به‌عنوان راهی برای خروج قطعی از کشمکش پذیرفتند.

کارگران تولید چینی‌آلات سانون همواره به خطرات موجود در شکل تعاونی آگاه بودند. آن‌ها استدلال می‌کردند که مدیریت خودکنترلی توسط کارگران با شکل تعاونی امکان‌پذیر نخواهد بود، چرا که سازمان‌دهی کامل و اجرای دموکراسی را به‌همراه نمی‌آورد. آن‌ها همچنین ادعا کردند قانون تعاونی که دیکتاتوری نظامی آن را وضع کرده با دموکراسی کارگری در تضاد است.

کارگران سانون هم مانند کارگران بروکمن پیشنهادی برای ملی‌سازی تحت کنترل کارگری ارائه دادند. این «پیشنهاد مدیریت انتقالی کارگران» با حمایت دانشگاه ملی کوماثوئه (Comahue) و دانشگاه بوینس آیرس، ارائه شد. تولید در مارس ۲۰۰۲ آغاز شد؛ آن‌ها حدوداً یک ماه بعد، در ۸ آوریل، با تلاش دیگری برای خلعیدشان مواجه شدند. تا آن زمان حدود پنجاه هزار نفر طومار حمایت از فرآیند ملی‌کردن را امضا کرده بودند.

با این وجود، مشکل دیگر الگوی تعاونی ناشی از عقب‌ماندگی تکنولوژیک کارخانه‌های اشغالی است. به‌طور میانگین، ماشین‌آلات کارخانه‌های اشغالی (به‌جز صنایع چاپ) چهل سال عمر دارند. اغلب کارخانه‌های اشغالی پیش از ۱۹۷۰ ساخته شده‌اند و کمتر از ۱۵ درصد آن‌ها پس از ۱۹۹۰ ایجاد شده یا در آن دوران، تجهیزاتشان نوسازی شده است. (نک. به ترینچرو ۲۰۰۴) شرکت ذوب فلزات ایمپا ماشین‌آلاتی با عمر بیش از پنجاه سال داشت. بنا به مصاحبه‌ای با کارگران ایمپا، خریدهای جدید پس از آن‌که کارگران کنترل را به دست گرفتند مشکلات را حل نکرد، چرا که فقط وقفه‌ها در نظام تولید پر شد، به‌جای آن‌که عناصر از کار افتاده را جایگزین کند.

مالکان در بسیاری از کارخانه‌های اشغالی پیش از ورشکستگی رسمی شرکت و سپس اشغال آن توسط کارگران، تمام تجهیزات را خارج کردند. شوراها کارگری می‌بایست کارخانه‌ای متروک و فاقد ماشین‌آلات را تحویل می‌گرفتند و آن را به کار می‌انداختند. در برخی کارخانه‌ها، رخنه‌هایی که چپاول سرمایه‌دار بر جای گذاشته بود باید با برون‌سپاری

مراحل فرآیند تولید دور زده می‌شد. در این موارد، «برون‌سپاری» مزیتی اقتصادی در بر نداشت؛ اما کارگران هیچ گزینه‌ی دیگری نداشتند. مثلاً، آن‌طور که در مصاحبه‌ای به‌سال ۲۰۰۹ به ما گفته شد، تعاونی فلزکاری دیوخنس تابوردا (Diogenes Taborda) که ماشین‌آلات کشاورزی تولید می‌کرد، به تیر فلزی مخصوصی نیازمند بود که بیش از چهل هزار دلار هزینه داشت. آن‌ها کوشیدند به‌جای این تجهیزات؛ ماشین‌های دیگر پیشنهاد کنند، و از دولت خواستند برای خرید آن سوبسید بدهد، اما وقتی هیچ‌یک از این تلاش‌ها به ثمر نرسید کارگران باید بخشی از فرآیند تولید را برون‌سپاری می‌کردند تا بتوانند به تولید ادامه دهند.

در موارد دیگر، فقدان تجهیزات بهتر اجباری برای برون‌سپاری ایجاد نکرد، اما بر قابلیت رقابت کارخانه اثر گذاشت. در ۲۰۰۴ بروکمن یک قرارداد صادراتی را به‌علت ظرفیت تولیدی پایین ماشین‌آلاتش از دست داد، مشکلی که همچنان وجود دارد. کارگری در سال ۲۰۰۸ گفت: «ما به ماشین‌های بیش‌تری نیاز داریم، البته ماشین‌های پیشرفته‌تر، اما برای این کار بودجه بیش‌تری لازم است.» او سپس ماشین‌های موردنیازشان را برشمرد که اغلب بیش از سی هزار دلار قیمت داشتند. قیمت‌های گزاف تعمیر تجهیزات مشکلی دیگر بود. دو کارگر بروکمن مسئول نگهداری ماشین‌آلات هستند، اما صلاحیت فنی لازم برای حل تمام مشکلات پیش‌آمده را ندارند. همان‌طور که گفته شد کمبود تجهیزات، میراث مالک سرمایه‌دار پیشین است. بروکمن پیش از اشغال، برای مدتی کوتاه ماشین برشی اتوماتیک داشت، اما شرکت نتوانست قسط آن را کامل پرداخت کند و باید آن را پس می‌داد. هنگامی که کارگران کارخانه را اشغال کردند، برش بار دیگر به شکل دستی انجام می‌شد و اکنون نیز به همین ترتیب انجام می‌شود.

کارخانه‌های اشغالی در صنعت چاپ ماشین‌های جدیدتری دارند؛ با این‌حال، پیشرفت‌های تکنولوژیک در این بخش به‌شدت سریع است، در نتیجه ولو تجهیزات عمر زیادی نداشته باشند، با این‌حال معمولاً به‌لحاظ فنی کهنه‌اند. این پیشرفت‌های تکنولوژیک پرشتاب مشخصه فرآیند عمیق‌تر اشباع و تمرکز هستند که بر این بخش تاثیر می‌گذارد و بسیاری از شرکت‌ها را به ورشکستگی کشانده است. به همین دلیل هم بسیاری از کارخانه‌های اشغالی در صنعت چاپ فعالیت می‌کنند: شیلوروت، که به آن اشاره شد، و ایندوگراف (INDUGRAF) که نمونه‌ای جدیدتر است. این کارخانه‌های اشغالی در بخشی بسیار رقابتی فعال‌اند و به‌همین علت برخی وارد توافق‌هایی شده‌اند تا برای کاهش هزینه‌ها خریدهای جمعی انجام دهند. آن‌ها حتی شبکه تعاونی نیز راه انداخته‌اند.

دگرگونی اصلی از پی اشغال کارخانه عبارت بود از اثبات عملی این‌که به کارفرما نیازی نیست و کارگران می‌توانند خود کنترل تولید را به‌دست بگیرند. مدت زیادی از آن زمان نگذشته است که هر یک از این کارگران مکانی جدا در تولید اشغال می‌کردند، تسلیم فرمان‌های بالادستی‌ها می‌شدند و هیچ بختی برای انتقال نظراتشان نداشتند، حتی نظراتی مربوط به مشاغل خاص خودشان. اکنون آن‌ها جمعی برای تمامی سویه‌های تولید تصمیم می‌گیرند.

اصلاحات دیگر در کارخانه‌های اشغالی مربوط به ساختار درآمدهاست. بسیاری از کارخانه‌های اشغالی تصمیم گرفتند به تمام کارگران حق‌الزحمه برابر پرداخت کنند. اما برخی دیگر تفاوت‌های پیشین را حفظ کردند.

اختلاف مشابهی نیز در تصمیم به استخدام کارگر مزدی مشهود است. کارگران در نتیجه عضویت در تعاونی، دیگر حقوق دریافت نمی‌کنند بلکه در مقام شریک سود می‌گیرند. در کارخانه‌هایی که دچار مشکلات جدی اقتصادی هستند، این امر می‌تواند به خوداستثمارگری کارگران بینجامد، که درآمدها حتی با ساعات کار بیش‌تر می‌تواند کمتر از حداقل دستمزد باشد. در مقابل، در کارخانه‌هایی با موفقیت اقتصادی بیش‌تر، و سوسه به افزایش درآمد از طریق بهره‌گیری از کار مزدی وجود دارد. این کارگر به تعاونی تعلق ندارد، حقی برای شرکت در مجامع ندارد و در واقع از سوی شرکای تعاونی استثمار می‌شود که درآمدها میان‌شان توزیع می‌شود.

در کارخانه‌هایی با آگاهی سیاسی عمیق‌تر (محصول مبارزه سیاسی) هیچ کارگر مزدی استخدام نمی‌شد. آن‌ها در عوض تولید را با افزودن کارگران بیش‌تر با همان جایگاه اعضای اولیه تعاونی گسترش داده‌اند. برای مثال، در بروکمن تنها ۳۲ نفر از ۱۳۲ کارگر کارخانه از کل فرآیند مبارزه حمایت کرده بودند و در نهایت در تاسیس تعاونی مشارکت داشتند. آن‌ها با افزایش تولید بر تعداد کارگران افزودند، که آن‌ها هم با همان حقوق اعضای اولیه به عضویت تعاونی درآمدند. همین اتفاق در سانون افتاد. در آن‌جا نیز کارگران جدید افراد بیکاری از جنبش پیکترو بودند که از اشغال کارخانه حمایت کرده بودند.

سومین عنصر مهمی که کنترل کارگری وارد کارخانه کرد، تغییر در فرآیند کار است. در این کارخانه‌ها، فرآیند تولید دست‌خوش تعدیل‌های مهم نشده است؛ کار ماشینی و کار یدی اساساً ثابت مانده است. در برخی موارد وظیفه‌ای معین می‌توانست ماشینی شود اما به علت موانع سرمایه‌گذاری که در بالا به آن اشاره شد، این پیشامد رایج نبود. در عوض، تغییرات عمده در فرآیند کار به تقسیم کار مرتبط بود که، شامل گرایش به از میان بردن جدایی میان کار یدی و کار فکری، ظهور راه‌های جدید وظایف نمایندگی، و افزایش تطبیق پذیری کارگران است.

در اکثر کارخانه‌های اشغالی، شمار کارگرانی که به مبارزه ادامه دادند و تا زمان تشکیل تعاونی ایستادگی کردند، کم‌تر از نیروی کاری است که پیش‌تر شرکت سرمایه‌دار گمارده بود. بنابراین، با شروع تولید بسیاری از وظایف باید دوباره تخصیص داده می‌شد. عوامل دیگر نیز سهمیم بودند؛ مثلاً به منظور افزایش کارایی، کارگران تطبیق‌پذیرتر شده‌اند. یکی از کارگران بروکمن گفت پیش از اشغال کارخانه فقط جیب می‌دوخت، اما حالا با اتمام دوخت کارهای دیگری نیز می‌کند تا لباس آماده شود. به علاوه، تجربه مشترک مبارزه، بدگمانی پیشین میان کارگران را کاهش داد و آن‌چه پیش‌تر اسرار حرفه بود اکنون آشکارا با همکاران در میان گذاشته می‌شود.

در بسیاری موارد، مانند کارخانه‌های اشغالی در صنعت چاپ، کارکنان اداری در مبارزه شرکت نکردند. بنابراین، هنگامی که کارگران بار دیگر تولید را آغاز کردند، برخی از آنان باید این مشاغل اداری را به عهده می‌گرفتند. کارگران یدی پیشین با ضرورت یادگیری مدیریت حساب‌ها و حل و فصل مدیریت حقوقی و اقتصادی شرکت مواجه شدند. به این ترتیب کارخانه‌های اشغالی به پیشرفت‌هایی در امحای جدایی میان کار یدی و کار فکری دست یافتند. آن‌ها را همچنین می‌توان مدارس دانست که کارگران در آن پیرامون سازمان‌دهی اقتصادی جامعه دانش کسب می‌کنند.

ناهمگونی بزرگی میان کارخانه‌های اشغالی وجود داشت؛ برخی از آنان در فرآیند تصمیم‌گیری جمعی بسیار فراتر از دیگران رفته‌اند. با این وجود، کارخانه‌های اشغالی که شکل تعاونی را پی گرفتند و لازم است دنباله‌روی قواعد مقرر در قانون تعاونی‌ها باشند، همگی در برخی الگوها مشترک‌اند. رهبری کارخانه بر عهده شورای اداری است، متشکل از رییس، دبیر، خزانه‌دار، و متولی، که در جلسات هر بخش انتخاب می‌شوند؛ این جلسات به تناوب گوناگون، بسته به نوع تعاونی برگزار می‌شود. مجامع می‌تواند هفتگی یا ماهانه باشد، اما در برخی تعاونی‌ها مجمع عمومی فقط سالی یک بار برگزار می‌شود و قدرت تصمیم‌گیری آن بیش‌تر صوری است تا حقیقی. هنگامی که مجمع به دفعات جلسه دارد، رییس از قدرت کم‌تری برخوردار است و نقش هیأت‌ریسه تعاونی در هر کارخانه متفاوت است. اگر برگزاری مجامع عمومی غیرمعمول‌تر باشد، این خطر افزایش می‌یابد که به اعمالی تشریفاتی تقلیل یابند و مدیران تعاونی تمایل داشته باشند تصمیمات را بدون مشورت با سایر کارگران اتخاذ کنند.

اساساً گاهی ساختاری پیچیده‌تر شکل گرفته است. فرآیند اشغال کارخانه‌ها در صنعت چاپ، بنیان وحدت تلاش‌های مختلف را با هدف افزایش سود و رقابتی‌تر کردن تولید آن‌ها در بازار پی‌ریزی کرد. برای مثال، شبکه تعاونی گرافیک (Red Gráfica Cooperativa) که در ژوئیه‌های ۲۰۰۶ شکل گرفت، هنگامی که هفت تعاونی متحد شدند تا

دستور کاری مشترک برقرار کنند. شبکه پس از واکاوی بالقوه‌گی‌های یکپارچگی‌شان، فدراسیونی در ۵ ژوئیه ۲۰۰۷ تاسیس کرد.

این شبکه، ساختار سازمانی عمودی را حفظ کرد که شامل هشت بخش کاری متفاوت بود: تولید، تجاری‌سازی، خرید، ارتباطات، فعالیت اجتماعی، آموزش، کمک فنی، و پروژه‌ها. هرکدام از این بخش‌ها دو نماینده از هر تعاونی در شبکه دارند. نمایندگان بخش‌ها تابع همکاری عملیاتی عمومی هستند، که توسط یک عضو با دو دستیار، یکی اداری و دیگری بازرگانی نمایندگی می‌شوند. شورای مدیریتی مافوق این همیاری عمومی قرار دارد، که خود متشکل از سه عضو شورا و دو عضو علی‌البدل است. رییس، دبیر و خزانه‌دار که شورای اجرایی را تشکیل می‌دهند، این افراد با رای یک عضو از هر تعاونی انتخاب می‌شوند. در عوض، مجمع شرکا ارگان حاکمیتی فدراسیون است. مجمع شرکا متشکل از یک نماینده دائمی و یک علی‌البدل است که هر یک از تعاونی‌های شبکه انتخاب می‌کنند.

کارگرانی که عضو ساختار تعاونی نباشند، باید سازمانی دایر کنند که به آن‌ها اجازه دهد مسئولیت تولید را بپذیرند. ویژگی‌های تولید در هر کارخانه، شمار کارگران، و، باز هم رشد سیاسی‌شان، شکل‌های سازمانی مختلفی را تعیین می‌کند. در اینجا گوناگونی، بسیار وسیع‌تر از ساختار تعاونی است. از این‌رو، تعمیم آن‌ها ناممکن است و در نتیجه واکاوی ما فقط به مورد کارخانه‌ی سانون متمرکز است.

هنگامی که کارگران سانون کارخانه را اشغال و تولید را آغاز کردند، مشکلات داخلی معینی پدیدار شد. کارگران در مجمع عمومی در سپتامبر ۲۰۰۲، برای حفظ کارخانه شکلی از اساس‌نامه داخلی با عنوان «قواعد همزیستی سانون تحت کنترل کارگری» تهیه و تصویب کردند. این سند بنیان‌های اداره پویایی سازمانی را طرح می‌کرد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، «قانون کارخانه چینی‌آلات» و «قواعد» فراتر از ساختار تعاونی معتبر دانسته می‌شد.

کارگران در ماه‌های پیش از اشغال در اکتبر ۲۰۰۱، سازمان‌دهی در کمیته‌های اولیه را آغاز کرده بودند، رویکردی که تأثیرش بر اداره‌ی کارخانه تداوم یافت. مثلاً، پس از مرگ دانیل فراس (Daniel Ferrás) در ژوئیه ۲۰۰۰ در حادثه‌ای کاری، کارگران کارخانه چینی‌آلات کمیته‌ای برای بهداشت و ایمنی ایجاد کردند. این کمیته در زمان مدیریت کارگران نیز به کار خود ادامه داد. باید خاطرنشان کرد که این کمیته باعث کاهش چشمگیر شمار سوانح در کار شد. به‌علاوه، در خلال بحران شرکت سرمایه‌داری، هنگامی که دستمزد کارگران از سوی کارفرما به تعویق افتاده بود، کارگران کمیته فروش ایجاد کردند تا به نقدکردن موجودی انبار، و در نتیجه پرداخت دستمزدهای معوق سرعت ببخشند. واکنشی مشابه را می‌توان در ایجاد کمیته مطبوعات و انتشارات برای انتشار اخبار کشمکش بر سر اشغال کارخانه دید.

مجمع ارگان نهایی تصمیم‌گیری کارگران است. کارگران در سطح شیفیت کاری، مجمعی هفتگی برای هر شیفیت برگزار می‌کنند که ویژگی آگاهی‌بخش یا تصمیم‌گیرانه دارد؛ و در سطح کارخانه مجامع عمومی دیگری نیز وجود دارد. مجمع کارخانه دو بار در هفته و علنی برگزار می‌شود. به‌طور کلی، فهرست موضوعات مورد بحث، در بخش ورودی کارخانه نصب می‌شود تا به اطلاع همه کارگران برسد و سپس، بیانیه‌ها به رای گذاشته می‌شود. طیف گسترده‌ای از مسائل در این جلسات بحث می‌شود، از جمله مشکلات داخلی یا انضباطی. چنان‌چه این مشکلات به دفعات پیش بیایند، مورد به نشست هماهنگ‌کننده‌ها ارجاع می‌شود و، اگر ضرورت داشته باشد، در مجمع عمومی حل و فصل خواهد شد. تمام تصمیمات هماهنگ‌کننده‌های هر بخش به مجمع عمومی ارائه می‌شود، که یک بار در ماه برگزار، و در آنجا تصویب یا رد می‌شود.

جنبش اشغال کارخانه‌ها در ارجنتاین، همانند تمام کشورهای آمریکای لاتین، عنصر قانونی فرآیندی سیاسی است که در این کشورها آغاز شد. اشغال کارخانه و تولید تحت کنترل کارگری ماهیتی به‌شدت تبلیغاتی دارد: این اقدامات به کارگران سراسر جهان قدرت و بالقوه‌گی‌شان و نیز سرشت انگلی طبقه سرمایه‌دار را نشان می‌دهد؛ نمونه کارگرانی که شرکت‌های تولیدی تخلیه‌شده و ورشکسته از سوی مالکان پیشین‌شان را دوباره راه‌اندازی می‌کنند جلوه صریحی از این امر است.

اما فقط رویکردی سوسیالیستی می‌تواند این کارخانه‌های اشغالی را قادر سازد به سرنوشت واقعی‌شان برسند. گزینه مقابل، آن‌ها را تحت نفوذ گرایش‌های سرمایه‌دارانه قرار می‌دهد و وادارشان می‌کند وارد یکی از دو شیوه سرمایه‌داری شوند. در نمونه‌های موفق، کارخانه سود انباشت می‌کند و شبیه هر کارخانه سرمایه‌داری دیگری می‌شود، با ویژگی‌هایی نظیر به‌کارگیری کار مزدی. کارخانه‌های کمتر موفق به دام ورشکستگی، خوداستثمارگری، یا پرولتس‌سازی تحت مدیریت واقعی مشتریان تامین‌کننده مواد اولیه خواهند افتاد. اگر این دو گزینه کاملاً در ارجنتاین رشد نکرد، به این علت است که جنبش سیاسی که در قیام آرخن‌تیناسو به اوج رسید، شکست نخورده است. دوام آن به تقویت مقاومت کارخانه‌های اشغالی تحت شرایط نامساعد کمک کرده است.

تکرار بحران اقتصادی و بازخیزش جنبش سیاسی افق‌های جدیدی برای کارخانه‌های اشغالی می‌گشاید. در این بافتار کارگران بی‌دورنگ نیاز به فراگیری از این تجربیات اخیر دارند و جستار حاضر به‌قصد کمکی فروتنانه به این هدف نوشته شده است. (فاکت‌ها و آمارها برگرفته از کتاب «مارینا کابات» با ترجمه: بهرام صفایی)

ارجنتاین انواع و اقسام سازماندهی و مبارزه را تجربه کرده است. در سال‌های ۶۰ رشد مبارزات مسلحانه خود، نمادی از رشد جنبش به‌طور عمومی بود. در اواخر سال‌های ۹۰ جنبش کارگری دیگر به درجه‌ای از آگاهی و رشد رسیده بود که از احزاب سیاسی پیشی گرفت.

فاجعه اقتصادی ارجنتاین، عمدتاً محصول خصوصی‌سازی بود که به توصیه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۲ به اجرا درآمد و کار را به اخراج شمار فراوانی از کارگران و تهیدست کردن بخش زیادی از طبقه متوسط کشاند.

بحران اقتصادی ارجنتاین که از دوران دیکتاتوری نظامی آغاز شده بود، از زمان رائل ریکاردو آلفونزینو (۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹) با اجرای طرح‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، با خصوصی‌سازی اموال دولتی از یکسو و واگذاری آن‌ها، به‌ویژه بانک‌های این کشور به نهادهای مالی خارجی در سال‌های ۹۰، و با یک سری قانون‌گذاری‌هایی که با آن، دولت به این موسسات تضمین می‌داد که زیان نخواهند کرد، نهایتاً یک فاجعه اقتصادی را به بار آورد. ت این که در سال ۱۹۹۱ با تبدیل دلار به ارز رسمی این کشور، سقوط اقتصادی آن کامل شد. در حالی که سرمایه‌های بزرگ به راحتی به خارج از ارجنتاین منتقل می‌شدند و یک شبه میلیاردها دلار پول از این کشور خارج می‌کنند. در سوم دسامبر ۲۰۰۱ «فرمان محدودیت برداشت از حساب بانکی» صادر شد که تا ۴ فوریه ۲۰۰۲ معتبر بود. این فرمان که بیش از طبقه کارگر و محرومان و فقرا و همچنین قشر متوسط را مورد حمله قرار داد، باعث شد که صدها هزار نیروی جدید به معترضین، به‌خصوص به پیگیرترین آن‌ها یعنی «پیکه ته رو» ها بپیوندند و تظاهرات خاصی همچون «قاشق زنی» و «قابلمه کوبی» که گویای خالی بودن قابلمه‌های مردم و گرسنگی‌ست به راه افتاد.

اعتراضات کارگران و مردم باعث شد که از دسامبر سال ۱۹۹۹ تا مه ۲۰۰۳ (انتخاب نستور کیرشنر) ارجنتاین، هفت رئیس‌جمهور عوض کند. در این دوران شعارهای مردم از استعفای این یا آن وزیر یا حزب، به شعار معروف: «همه‌شان گورشان را گم کنند!» ارتقاء یافت و کل حاکمیت را مورد خطاب قرتار داد.

در تمام سال‌های پس از دیکتاتوری نظامی، جنبش کارگران بیکار، جنبشی است که متوقف نشد و در بسیاری موارد، از جمله «جنبش کارگران بیکار سولانو» رادیکال‌ترین بخش حرکت‌های عمومی کارگران را به نمایش گذاشت. جنبش کارگران بیکار در سایه تجربیاتی که در قیام شهر کوردوبا (معروف به شورش کوردوبا در سال ۱۹۶۹)، و شهر سانتیاگو که فقط ده روز پس از اعلام تقلیل حقوق کارگران توسط دولت (کارلوس منم و آلفونزینو) در دسامبر ۱۹۹۳ به جریان افتاد تجربه ارزنده‌ای است.

جنبش کارگران بیکار، تنها جنبش افراد بیکار نبود، بلکه جنبش کارگرانی هم بود که کارشان را از دست داده بودند. آن‌ها تجارب زیادی در سازمان‌دهی اعتصاب‌های کارگری داشتند. به همین دلیل از جمله مسدود نگه داشتن جاده‌ها تصمیم و حرکت جمعی آن‌هاست. این شکل از مبارزه بدون دخالت دادن افرادی که در آن حضور دارند، امکان‌پذیر نیست و باید در امر تصمیم‌گیری شرکت داشته باشند.

در اقدامات بعدی کارگران، در تمامی اشکالش، به‌ویژه در جنبش اشغال کارخانه‌ها چشم‌گیرتر بود. یعنی بدون شور و مشورت و تصمیم‌گیری جمعی پیش‌برد مبارزه آسیب‌پذیرتر می‌شود. بنابراین سازمان‌دهی مجامع عمومی و تشکیل شورا از ضرورت‌های مهم مبارزه طبقاتی و الگویی برای مدیریت آینده جامعه است.

در کتاب «یادداشت‌هایی برای مشارکت توده‌ای نوین» می‌خوانیم: «از سال ۱۹۹۳ یک رشته شورش در شهرستان‌های کشور آغاز می‌شود. بستن جاده همچون درجه پیشرفته‌تری از سازمان‌دهی بیکاران ظهور می‌کند، و به‌شکل بخشیدن به‌مبنای حقوقی این مبارزه یاری می‌رساند. بستن جاده سلاح کسانی ست که به غیر از این‌که با حضور خود منطقه را کنترل کنند، امکان دیگری ندارند. از این نظر ایجاد راه‌بندان میراث مشترک کارگران بیکار، بومیان، بی‌خانمان‌ها، و تمام آن توده وسیعی ست که نظام نئولیبرالی آن‌ها را طرد کرده است.»

جنبش کارگران بیکار جنبش یک دستی نیست. تقریباً تمام سازمان‌هایی که در سراسر ارجنتاین به‌عنوان پیکته رو فعالیت داشتند، در سال ۲۰۰۱ در «کنگره ملی پیکته رو» شرکت کردند. هدف، ایجاد هماهنگی سراسری جنبش کارگران بیکار بود و پیوند گوناگونی این جنبش بر اساس نیازهای مشترک.

یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین نمونه‌ها و نماد اشغال کارخانه در آرژانتین، کارخانه سرامیک زنون در شهر نئوکن است. در سال ۱۹۹۵ تظاهرات کارگران بیکار در این شهر برگزار شد. محصول این حرکت که با اشغال بخش‌داری سینتاریو در ماه ژوئن آغاز شده بود، کمیته «هماهنگی کارگران بیکار» در منطقه نئوکن است.

در ماه مه ۱۹۹۶ کنگره کارگران بیکار در شهر نئوکن برگزار شد. کنگره‌ای با شرکت بسیار گسترده کارگران بیکار به‌منظور تهیه و تدوین برنامه مبارزاتی برای کل این جنبش. بنابراین، کوشش کارگران شاغل و بیکار و همچنین اقشار محروم جامعه برای برقراری رابطه‌ای هرچه گسترده‌تر با اقشار مختلف جامعه بود تا از طریق همبستگی آنان بتوانند از طرفی به مراجع رسمی فشار وارد کنند تا شرایط قانونی را به نفع خود تغییر دهند، و از طرف دیگر روی پای خود بایستند. در پی تجربیات گذشته، کارگران ارجنتاین به جست‌وجوی شیوه‌های دیگری از مبارزه رفتند. وقتی بیکاری و در پی آن فقر فزاینده و گرسنگی حاکم شد، «تنها راه خروج از این وضع، کارکردن بود. می‌بایستی کارخانه را به راه می‌انداختیم و پس از یک‌ماه تعطیل، راه‌اندازی مجدد کارخانه عمل بسیار دشواری بود. مجمع عمومی برگزار کردیم و در آن بحث‌های زیادی شد. بسیاری از رفقا نظرم این بود که کارخانه را به راه بیندازیم که برخی هم مخالف بودند.» «با تمام افرادی که باقی مانده بودند کار کردیم. روشن است که بسیاری با ما نماندند. ۵۰ درصد بیرون رفتند. از ۱۱۵ نفر حدود ۵۰ نفر باقی مانده بودیم، بقیه رفتند چون با اشغال کارخانه موافق نبودند.» «آن‌ها که ماندند، مبارزه کردند و رنج کشیدند. شرایط سختی را پشت سر گذاشتیم و گام‌به‌گام به این‌جا رسیدیم. مهم‌ترین نکته برای مان حفظ کارمان بود،

مبارزه برای حیثیت انسانی مان. از آنجا که ارجنتاین در شرایط بسیار سختی بهسر می‌برد، برای ما داشتن کار و از این طریق پیش بردن زندگی، امری حیاتی بود.» عمر ویلا بلانکا می‌گوید: «می‌بایستی آن تصمیم اصلی را می‌گرفتیم. یا باید برای اعتراض جاده را می‌بستیم که این اقدام نیاز ما را به ۱۵۰ پزو در روز فراهم نمی‌کرد، یا می‌بایست به هر قیمتی که باشد، کارخانه را اشغال کرده، تولید کنیم. حتی خودمان هم نمی‌دانستیم که آیا توان تولید خواهیم داشت، یا نه.» و ائوخنیا اچه وریبا می‌افزاید: «وقتی قرار شد همه را اخراج کنند، هر کدام از ما می‌بایستی فکر کند چکار می‌خواهد بکند. آزاد بودیم تصمیم بگیریم که می‌خواهیم بمانیم یا برویم. من رفتم منزل و وضعیت را با دخترم در میان گذاشتم. گفت: «روی چه چیزی می‌خواهی فکر کنی؟ می‌خواهی در خانه چه کسی را بزنی تا لقمه نانی به تو بدهد؟ از رفاقت خواهی خواست یا از کارفرمایت؟» این‌جا بود که عوض شدم. حرف زدیم و هر دو گریه‌مان گرفت. چون می‌دانستیم که روزگار سختی را در پیش خواهیم داشت. نمی‌دانستیم که آیا موفقیتی در کار خواهد بود، یا نه. و اگر آری، چه قدر طول خواهد کشید. آن چه فکرم را به خود مشغول می‌کرد ادامه تحصیل دخترم بود و آسایش او. می‌دانستم که باید این گام را برداشت. این گام یا جست‌وجوی شغل دیگری بود و یا ماندن در کارخانه و مبارزه برای حیثیت انسانی‌ام. تصمیم گرفتم از حیثیت دفاع کنم.» (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به فلیستاس ترویه و بهرام قدیمی: مبارزات حلی‌آبادها و مصاحبه با لونی‌آخل دلیا، سایت انتشارات اندیشه و پیکار، بخش جنبش‌های اجتماعی و مردمی)

تاریخچه مبارزات اجتماعی برای خودگردانی

ابتکارات خودمدیریتی کارگران و مبارزات آنان برای کنترل بر تولید وسایل معاش، دست‌کم دو سده سابقه دارد. اصل، پیوستگی و اتحاد ناظر بر کارکردی دوگانه بود که فقط بعدها از هم گسیخته شدند: سازمان‌دهی تولید وسایل معاش و مقاومت جمعی از طریق مناسبات اجتماعی تولید. زمانی که همبستگی (نیروی محرک جامعه‌باوری) وجود داشت، روند خودسازمان‌دهی در چرخه‌ای دائمی عملی شد. خودمدیریتی مبارزات کارگران، نیاز جدایی‌ناپذیر به خودمدیریتی هم تولید و هم «زندگی اجتماعی» را به کارگران نشان داد.

کارگران هم در بستر دوران انقلابی و هم در زمان تشدید تعارض طبقاتی، استراتژی پیوند دو سویه و متفاوت اصل پیوستگی و اتحاد، مقاومت و تولید وسایل معاش، را اعمال کرده‌اند. آنان هنگام مواجهه با فرار کارفرمایان یا سلب اقتدار، لزوم به‌دست‌گرفتن تولید وسایل معاش را دریافتند. باید توجه داشت که در برزیل از سده شانزدهم، بی‌شمار مبارزات مردمی، چه آگاهانه یا ناآگاهانه، چارچوب مقاومت در شهر و روستا را تشکیل می‌داد. پالمارس (Palmares) در پس‌کرانه‌ی کیلومبو (Quilombo) شاید دورترین و در عین حال مهم‌ترین تجربه دوره پساکلمبی باشد.

نباید از یاد برد پیش از رسیدن کریستف کلمب، جوامعی به‌غایت پیچیده در آمریکای لاتین وجود داشت که می‌توان آن‌ها را «خودمدیریتی» نیز دانست. این جوامع بر اندیشه‌های مارکس و انگلس پیرامون کمونیسم تأثیر گذاشتند. برای برخی نمونه‌های پیشاکلمبی نک. به پرت ۱۹۹۹ و لاگون ۱۹۴۹.

اساساً، شکست رژیم نظامی در اواخر دهه ۱۹۷۰ به ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید نظیر «اتحادیه‌گرایی جدید»، جنبش کارگران بی‌زمین، جنبش مردم متأثر از معضلات سدسازی، مبارزه برای مسکن مناسب، و از این قبیل انجامید. اقتصاد مبتنی بر همبستگی نیز در دهه ۱۹۹۰ نیز اوج گرفت.

می‌توان پدیده کارخانه‌های تصرف و بازیابی‌شده و کارخانه‌هایی را که به‌دنبال ملی‌شدن بودند، نیز در بستر این جنبش‌های جدید اجتماعی گنجانند. در این بستر، برای تداوم مبارزات طبقاتی پیشین در چارچوب گسترده‌تر مبارزات

دهه ۱۹۶۰ برزیل تلاش می‌شد که دیکتاتوری نظامی در آن وقفه ایجاد کرده بود و سرانجام بار دیگر در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ محبوب شد.

می‌توان پذیرفت که تجربه کارخانه‌های تصرف و بازیابی‌شده، به‌نوعی نمایان‌گر تصرف قلمروی در مبارزه طبقاتی - تولید است که اهمیت آن در سده بیستم دست‌کم گرفته شده بود. در این بعد که متشکل از سازمان‌دهی فرایندهای کارگری و سازوکارهای تصمیم‌گیری، در کنار روش‌های کنترل و مدیریت واحدهای تولیدی است ضرورت خودمدیریتی نیز آشکار می‌شود.

از دهه ۱۹۹۰ به این سو، تجارب برزیل در زمینه اقتصاد مبتنی بر همبستگی، هرچند در بستری دفاعی رخ داد، اما تاحدی زمینه‌ساز جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین شد. فرناندو هنریک کاردوسو (Fernando Henrique Cardoso)، رییس جمهور برزیل (۱۹۹۵-۲۰۰۳)، در طمع سرمایه‌داری نئولیبرالی و به‌تبع آن، مالی‌سازی اقتصاد (Chesnais 1994, 2004)، فضای تجاری باز، رشد کم و فرایندهای بازساختار بندی کارآمد (Toyotism) را گسترده‌تر کرد. در اواسط دهه ۱۹۸۰، برزیل «گذار بدون گسست» دیکتاتوری نظامی به غیرنظامی و اصلاحات دولتی را پشت سر گذاشت که در نهایت به کاهش برخی کارکردهای اجتماعی دولت، اقدامات تهاجمی علیه حقوق اجتماعی و کارگری، خصوصی‌سازی و غیرملی‌سازی منجر شد. در نتیجه، بیکاری و اشتغال ناقص به‌شدت افزایش یافت.

از این منظر، پدیده تصرف و بازیابی کارخانه‌ها - که در دهه ۱۹۸۰ به چند تجربه مستقل از هم محدود بود - با ظهور بحران تولید، به‌ویژه در شرکت‌های خانوادگی، بار دیگر شعله‌ور شد. در دهه ۱۹۹۰، تصرف و بازیابی کارخانه‌ها افزایش چشم‌گیری یافت و در ابتدای سده بیست‌ویکم، تعداد چنین نمونه‌هایی به میزان ثابتی رسید.

به یک معنا، می‌توان تصرف و بازیابی کارخانه‌ها را پدیده‌ای اجتماعی منحصر به فردی دانست که ریشه در تجارب گذشته طبقه کارگر و نیز جنبش کارگری آمریکای لاتین دارد؛ به‌طوری که اتحادیه‌های سنتی در غلبه بر هژمونی سرمایه مالی ناتوان بودند و مبارزات آنان برای قراردادهای کاری به شکل گسترده‌ای سرکوب شدند. از آن پس، تجارب خودمدیریتی فضای اجتماعی گسترده‌ای به دست آورده‌اند.

به معنایی دیگر، بازیابی کارخانه‌ها محصول «طوفان» ضد سرمایه‌داری مشتمل بر طیف گسترده‌ای از شورش‌های مردمی در آمریکای لاتین است: مبارزه علیه خصوصی‌سازی آب، گاز و نفت (در درجه اول در بولیوی، اکوادور و ونزوئلا)، سد کردن خیابان‌ها و بزرگراه‌های ارجنتاین... برای جلوگیری از ورود کالاها و اتومبیل‌ها، جنبش کارگران بی‌زمین علیه مالکیت زمین، مبارزه علیه سیاست‌های «دولت حداقلی» و سایر جنبش‌های ضد خصوصی‌سازی شرکت‌های ملی در سراسر آمریکای لاتین.

با افزایش تعداد شرکت‌های خودمدیریتی، تمایل نسبی اتحادیه‌ها به تعاونی‌گرایی و ایده‌های مشابه نیز پا گرفت. اتحادیه معمولاً اولین سازمان درخواستی کارگران، به‌عنوان نماینده قانونی، در مواردی مانند ورشکستگی کارخانه است. در چنین مواردی طبق پیشنهاد اتحادیه‌ها، تعداد روزافزونی از کارگران انگیزه دنبال کردن تجارب خودمدیریتی و مدیریت مشترک را داشتند.

این رویکرد جدید در حمایت اتحادیه‌ها از ایجاد سازمان‌هایی مختص ترویج اقتصاد مبتنی بر همبستگی و خودمدیریتی مشهود بود، مثلاً تأسیس انجمن ملی کارگران کارخانه‌های خودمدیریتی و سهام مشارکت (ANTEAG) در سال ۱۹۹۴ از طریق پروژه‌ای مشترک در سال ۱۹۹۱ بین کارخانه کفش مارکلی (Markeli) واقع در فرانکا (ایالت سائوپائولو) و اتحادیه‌های محلی. از میان کارخانه‌های تصرف و بازیابی‌شده مرتبط با انجمن ملی کارگران کارخانه‌های خودمدیریتی

و سهام مشارکت، می‌توان به کاتنده هارمونیا، کوپرمیناس و ۱۴ مورد دیگر اشاره کرد. کارخانه‌های تصرف و بازیابی‌شده الگوهای تبدیل کمابیش مشابهی دارند که در بخش «آمارها و تعمیم‌ها» توضیح داده شده‌اند. کاتنده هارمونیا و کوپرمیناس از نظر مقیاس و مدت‌زمان فعالیت، استثنایی هستند. مرکز کارگران متحد (CUT) به‌عنوان بزرگترین اتحادیه برزیل، از لحظه اول از تصرف و بازیابی کارخانه‌ها حمایت کرد و در مباحث تعیین استراتژی‌های جایگزین برای ایجاد شغل نیز مشارکت داشت. ظهور اولین نمونه‌های این موج خودمدیریتی، مرتبط با اتحادیه‌های سازمان‌دهی‌شده از سوی مرکز کارگران متحد بود که در پاسخ به تعطیلی کارخانه‌ها رخ داد. کارگران برای مقابله با این شرایط به مجموعه دقیقی از تاکتیک‌ها نیاز داشتند. رایج‌ترین کار اتحادیه‌ها، چه در آن زمان و چه در حال حاضر، مذاکره برای اطمینان از دریافت غرامت هم‌ی کارگران و همچنین تلاش در جهت الزام کارفرمایان برای رعایت قانون کار و حقوق کارگران بود. تا آن دوره، دخالت اتحادیه‌ها در مسائل مدیریتی به‌مثابه تابلویی برای جنبش اتحادیه بود؛ چرا که دلالتی ضمنی داشت بر بازتعریف جدایی کارفرمایان و مدیران (به‌عنوان تصمیم‌گیرندگان واحدهای تولیدی) و اتحادیه‌ها (به‌عنوان مذاکره‌کنندگان ساعات کار و ارزش نیروی کار) و نیز به‌عنوان نوع سومی از اتحادیه‌گرایی تلقی می‌شد که ماورای دوگانه «مصلحه و اتهام متقابل» بود.

در مواجهه با نرخ بالای بیکاری در مهم‌ترین کمر بند صنعتی برزیل تصمیم گرفت از ایجاد تعاونی‌ها در ناحیه ABC حمایت کند تا بتواند شغل اعضایش را حفظ کند. اتحادیه در دومین کنگره‌اش به سال ۱۹۹۶ متعهد به ترویج شرکت‌های خودمدیریتی و تعاونی‌ها برای راه‌های بدیل ایجاد شغل شد، که به‌موجب آن تغییراتی تاریخی در رابطه خود با اعضایش را آغاز کرد.

در ۱۹۹۹، مرکز کارگران متحد (CUT)، دایره توسعه همبستگی (ADS) را ایجاد کرد. هدف آن، تامین اعتبار و کمک فنی برای گروه‌هایی بود که قصد راه‌اندازی تعاونی‌ها را داشتند. مرکز کارگران متحد به این منظور موافقت‌نامه‌ای با سبرائه (Sebrae) امضا کرد که موسسه‌ای عمومی مختص ترویج کارآفرینی بود. در همان سال، تعاونی‌های فلزکاری - با کمک اتحادیه - برای خلق اتحادیه و همبستگی تعاونی‌ها (UNISOL) همکاری کردند. مأموریت اتحادیه و همبستگی تعاونی‌ها، که تنها در ایالت سائوپائولو فعالیت می‌کرد، سازمان‌دهی و نمایندگی این اجزا و نیز مبارزه با «سوءاستفاده‌چی‌های تعاونی» (افراد) که می‌کوشیدند از تعاونی برای ضربه به مناسبات کارگری استفاده کنند. و تشویق به ایجاد تعاونی‌های اصیل و قابل‌اعتماد بود. دیری نگذشت که اتحادیه و همبستگی تعاونی‌ها رشد کرد و در سراسر کشور گسترش یافت، که به ایجاد اتحادیه و همبستگی تعاونی‌های برزیل انجامید. این نهاد تا امروز مشتمل بر ۲۸۰ تعاونی و انجمن مرتبط است، که بیست‌وپنج مورد از آن‌ها کارخانه‌های تصرف و بازیابی‌شده است. گرچه کمتر از ۱۰ درصد مجموع تعاونی‌ها با اتحادیه و همبستگی تعاونی‌ها مرتبط بودند، شرکت‌های تصرف و بازیابی‌شده، ۷۵ درصد مجموع گردش مالی سالانه، در حدود ۱ میلیارد رئال (۵۳۵ میلیون دلار)، را به وجود آوردند.

همچنین در پوند نیز مبارزه برای خودمدیریتی کارگری در سال ۱۹۸۱ بخشی فراگیرتر شد. کارگران در بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی، مدیران اجرایی را بیرون انداختند، مانع انتصاب‌های جدید بوروکراتیک شدند و مدیریت بوروکراتیک صنایع را به چالش کشیدند. این باور میان مبارزان اتحادیه و کارگرانی که حول همبستگی متشکل شده بودند رواج یافت که طبقه کارگر در جمهوری خلق پوند، صاحبان اشتراکی مشروع وسایل تولید است و بازپس‌گیری این وسایل از بوروکراسی، ضروری است. به این ترتیب، شعاری جدید پدیدار شد: «باید از اتحادیه دفاع کرد؛ و نیز نیازمند شورایی کارگری برای مدیریت هستیم».

در ژانویه ۱۹۸۱، رهبری محلی همبستگی در ووج اعلام کرد که از هرگونه تلاش در جهت احیای مجمع سابق خودمدیریتی کارگران و در کل، هر ایده‌ای که در آن کارگران بخواهند مدیریت را با بوروکراسی «شریک شوند»، خودداری خواهد کرد. رهبری همبستگی در ووج نخستین سازمانی بود که خواستار مبارزه برای «خودمدیریتی حقیقی کارگران» شد که آن را «انتقال همه قدرت در بنگاه‌های اقتصادی به شوراهای کارگری» تعریف می‌کرد. (کوالوسکی ۱۹۸۱؛ فلیس ۲۰۰۸) موضع اتخاذشده از سوی این رهبری محلی اتحادیه، که به تجربه شوراهای کارگری ۱۹۵۶ رجوع می‌کرد، عبارت بود از تأثیرگذاری بسیار نیرومند بر سازماندهی و گسترش جنبش خودمدیریتی کارگری در سراسر کشور. در کارخانه‌های ووج و بسیاری از دیگر مناطق، کارگران با تکیه بر حمایت تشکلهای اتحادیه همبستگی، سازماندهی «کمیته‌های موسس خودمدیریتی کارگری» و انتخاب شوراهای کارگری را آغاز کردند.

در هر حال جامعه ما نیاز به بازبینی تجارب مبارزه سیاسی و اجتماعی خود و سایر کشورها دارد. اکنون جامعه ایران وارد دوره جدیدی از مبارزه سیاسی و اجتماعی بر علیه کلیت حکومت اسلامی شده است. با اعلام رسمی خبر حذف ارز ترجیحی و سیاست یارانه‌ای جدید دولت، ممکن شدن برداشت یارانه و انتشار فهرستی از قیمت‌های جدید برخی کالاها یکباره در چند ساعت، بازار و مردم دچار حیرت شدند.

پس از برنج، آرد و گوشت، حالا افزایش دوبرابری قیمت مرغ، تخم‌مرغ، روغن و رشد چشمگیر قیمت لبنیات در شرایطی بازار ایران را درگیر خود کرد که مردم توان تحمل قیمت‌های پیش از این را هم نداشتند.

به فاصله چند ساعت گشتی در فروشگاه‌های شهر نشان داد حتی قیمت‌های مصوب جدید هم‌افزایش داشته‌اند. برای مثال، تخم‌مرغ که قیمت یک شانه ۳۰ عددی آن باید ۷۶ هزار تومان باشد هم‌اکنون در بسیاری از فروشگاه‌های شهر تهران با قیمت ۹۰ تا ۱۱۰ هزار تومان عرضه می‌شود. همان وضعیتی که قیمت مرغ در بازار تجربه می‌کند. بر اساس قیمت‌های جدید، مرغ باید کیلویی ۶۰ هزار تومان باشد اما به گفته فروشندگان، این قیمت عرضه در فروشگاه‌های محدودی است که مرغ دولتی عرضه می‌کنند وگرنه در قصابی‌ها و سوپرمارکت‌های شهر، مرغ تا کیلویی ۸۰ هزار تومان نیز فروخته می‌شود.

در خصوص لبنیات ظاهراً وضع از این بحرانی‌تر است، به این دلیل که در اولین روز پس از اعلام قیمت‌های جدید، بسیاری از شرکت‌های لبنیاتی امکان توزیع در شهر را نداشته و یا عمداً از میزان عرضه محصولات لبنی کاسته‌اند، موضوعی که روشن‌گر مورد قبول نبودن قیمت‌های جدید برای آن‌ها است.

در این روز قیمت شیر، ماست، پنیر و دیگر محصولات لبنی رشدی ۱۰۰ درصدی داشتند که باید در نظر گرفت این افزایش قیمت رسمی پس از چند مرحله افزایش قیمت غیررسمی بوده است، به‌طوری که اگر مبنا را قیمت سال گذشته بگذاریم حالا افزایش قیمت محصولات لبنی به مرز ۲۰۰ درصد رسیده‌اند.

اکنون قفسه‌های روغن در فروشگاه‌های شهر خالی است و با وجود گرانی ۱۰۰ درصدی آن به نظر می‌آید شرکت‌های تولیدکننده روغن توان تأمین نیاز بازار را ندارند. این موضوع سبب شده است با وجود قیمت مصوب ۶۰ هزار تومان برای روغن مایع ۸۰۰ گرمی این محصول حتی اگر به‌سختی پیدا شود قیمتی ۸۰ تا ۱۰۰ هزار تومان داشته باشد.

حالا سؤال اصلی این است که آیا پرداخت یارانه ۴۰۰ یا ۳۰۰ هزارتومانی با شروط مطرح‌شده از طرف دولت اساساً تأمین‌کننده مابه‌التفاوت افزایش قیمت‌ها خواهد بود؟

اکنون شعارهای معترضان در ایران رنگ‌وبویی سیاسی گرفته است. اعتراض‌های اخیر در استان‌های خوزستان، لرستان، کرمانشاه و چهارمحال و بختیاری اگرچه همانند سال‌های اخیر بیش‌تر اعتراض به گرانی و تبعیض‌اند، به‌وضوح رادیکال‌تر و سیاسی‌تر شده‌اند.

تا پیش از دی ۱۳۹۶، اعتراض‌های مردمی عمدتاً مطالبات اقتصادی داشتند اما دی ماه ۹۶ و وقایع آبان ۱۳۹۸ و تابستان ۱۴۰۰ هم در واقع ادامه همان اعتراض‌ها هستند با این تفاوت که؛ این بار معترضان علاوه بر اعتراض به گرانی‌ها، آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی، رفع مشکلات محیط زیستی و تبعیض و تحصیل رایگان و همچنین در استفاده از منابع آبی نیز به مطالبات معترضین افزوده شده است.

اخیرا با اعلام گرانی نان، موج جدیدی از اعتراض‌ها در استان‌های جنوبی و غربی ایران آغاز شد. موج گرانی سرسام‌آور که دولت نیز پاسخ‌گوی آن نیست و اعلام برنامه بازگشت سیستم کوپنی به اقتصاد ایران همانند دوران هشت ساله جنگ ایران و عراق، مردم را نگران‌تر کرده است.

تصاویر منتشرشده از شهرهای مختلف نشان می‌دهد که خشم عمومی از مرحله اعتراض به دولت کلیت حاکمیت را نشانه گرفته است. شعارهای این اعتراض‌ها بر علیه راس حاکمیت یعنی شخص علی خامنه‌ای را هدف گرفته‌اند و شعارهایشان، شدت خشم خود از حکومت به نمایش می‌گذارند.

حمله به مسجد جامع ایزه و تصرف و آتش زدن پایگاه بسیج در شهرستان جوققان تصویری عریان از سطح خشم عمومی است. جامعه دیگر از ماشین سرکوب هراسی ندارد و این مسئله در تصاویر منتشرشده از اعتراض‌ها در هفته سوم اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ به‌خوبی مشخص است.

ابراهیم رئیسی رئیس جمهور حکومت اسلامی و یکی از اعضای هیات مرگ کشتار زندانیان سیاسی در بهار و تابستان ۱۳۶۷ صبح جمعه، ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۱، با حضور در حوالی میدان بهمن، از مناطق جنوبی تهران، ادعا کرد: «تا من زنده‌ام اجازه نمی‌دهم گرانی‌ها به مردم آسیب برساند.» اما انتشار این سخنان در فضای مجازی خشم جامعه را بیش‌ازپیش برانگیخت و معترضین شعار مرگ بر رئیسی سر دادند.

در پایان می‌توان تاکید کرد که مهم‌ترین درسی که می‌توانیم از جنبش اشغال کارخانه‌ها در ارجنتاین بگیریم، این است که جنبش کارگری، باید از اشکال مختلف مبارزاتی بهره گیرد و نمی‌تواند تنها «یک شکل» مبارزه را داشته باشد. البته هر یک از این اشکال کنار گذاشته نمی‌شوند، بلکه هر کدام از آن‌ها در شرایط خاصی اهمیت ویژه خود را پیدا می‌کند. در مورد جنبش‌های انقلابی هم هیچ شکلی از مبارزه را نمی‌توان به عنوان «تنها راه مبارزه»، مبارزه قطعی محسوب کرد و پافشاری کرد که فقط این یکی درست است. بنابراین با در نظر گرفتن شرایط ویژه می‌توان یک شکل و یا با تلفیق چند شکل، مبارزه را سازمان داد و پیش برد.

نکته‌ای که باید تاکید کرد این است که اشغال کارخانه توسط کارگران و اداره تولید و فروش فرآورده‌های آن، هرچند گامی مهم در راه خودگردانی کارگری و در واقع اداره تعاونی و جمعی کارخانه است، اما با این‌همه نباید با مناسبات سوسیالیستی اشتباه گرفته شود.

اکنون جامعه ما بار دیگر درگیر تحولات سیاسی و اجتماعی است. روزبه‌روز اعتراض‌ها و اعتصابات گسترده‌تر می‌گردد. تورم و گرانی کمرشکن شده است. دولت تنها راهی که در مقابل جامعه و خودش گذاشته بسیار روشن است: مردم باید فقر و گرسنگی و همه فشارهای روانی و سرکوب را تحمل کنند. دولت هم تنها به فکر چرخاندن چرخ‌های ماشین سانسور و سرکوب خود است. اگر هم در خزانه دولت پولی موجود است صرفاً به حاکمیت و اطرافیان آن تعلق دارد و شامل مردم و خدمات و رفاه عمومی نمی‌شود.

در چنین شرایطی، تنها یک راه در مقابل مردم باقی مانده است و آن هم اعتراض و شورش و قیام و انقلاب. در همین راستا با اعتراض‌ها پراکنده و موضعی نمی‌توان به جایی رسید مگر این که کارگران و لشکر بیکاران و گرسنگان خود

را در محل کار و زیست و زندگی و محلات سازماندهی کنند و متحد شوند و به مبارزه آگاهانه و هدفمند و پیگیر روی بیاورند.

اولویت امروز مبارزه ماء، سازماندهی و برپایی مجامع عمومی و شوراها و همزمان بررسی اشکال مختلف مبارزه از اعتراض و اعتصاب و اشغال کارخانه‌ها گرفته تا بستن جاده‌ها و خیابان‌ها و مبارزه مسلحانه علیه کلیت حکومت اسلامی ایران با هدف برپایی یک جامعه نوین خودمدیریتی با روابط و مناسبات شورایی!

یکشنبه بیست و پنجم اردیبهشت- ثور- ۱۴۰۱ - پانزدهم مه ۲۰۲۲